اصولی که حسن البنا اخوان المسلمین را

بر اساس آن تأسیس کرد

تنویر افکار مسلمانان درحقیقت اخوان المسلمین

مؤلف: عايد الشمری

مترجم: عبدالرئوف

مقدمـه: إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا من يهده الله فهو المهتد ومن يضلل فلا هادي لـه وأشـهد ألا إلـه إلا الله وأن محمـداً عبـده ورسـول أمابعد:

کسی که بخواهد در شرایط کنونی منهج سلفی و هر آنچه که در میان جماعتهای اسلامی از اختلافات روی می دهد را بشناسد برایش کار دشواری نمی باشد زیرا دین کامل گشته و شناخت حقیقت امر دیگر دشوار نیست. خداوند در آیه ۳ سوره مائده به آن ناطق است: ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ

لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ ... ﴿٣﴾ «امروز دینتان را برایتان کامل و نعمتم را بر شما تمام و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.»

رسول گرامیﷺ در توضیح آن می فرماید:« ترکتکم على المحجة البيضاء, ليلها كنهارها لا يزيغ عنها إلا هالك»[1] [شما را در چنان حالتی از روشنگری رها کردم(سرزمینی نورانی) که شب آن به مانند روز آن است و جز هلاک شده از آن روی برنمی تابد.]

خداوندﷻ می فرماید: وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمۡ عَن سَبِيلِهِۦۚ ذَٰلِكُمۡ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ﴿١٥٣﴾ [2] «این راه راست من است از آن پیروی کنید و از راههای دیگر پیروی مکنید که شما را از راه پروردگار متفرق می گرداند. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند باشد که تقوا پیشه کنید.»

دین، آشکار و برای کسی که آن را جویا باشد میسر و ممکن است؛ در صورتی که اگر رسیدن به حق دشوار و دارای غموض و

---

[1] رواه ابن ماجه و امام احمد
[2] انعام ۱۵۳

پیچیدگیها بود لازمه اش تکلیف کردن مردمان به چیزی خارج از حد توانایی از طرف پروردگار متعال بود در حالیکه خداوند متعال حق را بیان داشته و بر مردم لازم کرده که آن را برگیرند، چنانکه می فرماید: ﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْۚ ... ١٠٣﴾[١] «همگی به ریسمان پروردگار چنگ زنید و متفرق نشوید.» ریسمان خداوند نیز کتاب و سنت است و می فرماید:﴿ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا ٥٩﴾[٢] «اگر در چیزی دچار اختلاف شدید در صورتیکه به خدا و روز آخرت ایمان دارید آن را به الله و رسولش برگردانید که بهتر و سرانجام آن نیکوست.» و می فرماید:﴿ قُلۡ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَۖ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٣٢﴾[٣] «بگو از خدا و رسولش اطاعت کنید که اگر روی برگردانید خداوند کافران را دوست ندارد.» و می فرماید:﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا

---

[1] آل عمران ۱۰۳
[2] نساء ۵۹
[3] آل عمران ۳۲

قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ﴿٦٥﴾ [1] «هرگز، سوگند به پروردگار تا زمانی که تو را در مشاجرات خویش حاکم نگردانند و آنگاه در دلهایشان هیچ نارحتی و سختی نسبت به آن نداشته باشند و کاملاً هم تسلیم نباشند ایمان ندارند.» پس حق آشکار و مصادر مراجعه به آن در سایه لطف و فضل پروردگار موجودند.

قرآن کریم حفظ شده است چنانکه می فرماید:﴿ إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ﴿٩﴾ [2] «ما ذکر را نازل و خود آن را حفاظت می کنیم.» و سنت نبوی نیز به حمد و ثنای پروردگار محفوظ است چون سنت از جمله ذکر است و در آن مجمل قرآن بیان و عام آن خاص و مطلق آن مقید و منظور و مقصود پروردگارمان بیان گشته است.

در سایه لطف و رحمت خداوند کتابهایی که سنت در آنها تدوین شده است موجود و در دسترس می باشند و به تحقیق خدمت کردن به سنت کار بسیار بزرگی است که اهل علم صحیح و نادرست آن را از هم جدا کرده اند.

---

[1] نساء ۶۵

[2] حجر ۹

سنت نبوی شامل تمامی ابواب دین است کسی که قصد عقایـد را داشته باشد احادیث صحیح وارد شده در آن زمینه را خواهد یافـت لذا به غیر آن تمسک نمی جوید و به حق و آنچه دست یافتنی است ملتزم می گردد. و اگر هدفش عبادت صحیح باشد سنت صحیح در این زمینه را می یابد و به آن ملتزم می گردد؛ در صورتیکه خواهان معاملات صحیح باشد فصول سنت را در زمینه معاملات در اشکال گوناگونش خواهد یافت؛ کسی که اخلاق را قصد نماید بـه همـان صورت دلایل شرعی صحیح را در این زمینه می یابـد؛ و همچنـین کسی که کیفیت دعوت کردن بسوی پروردگار را خواهان باشـد و اینکه کجا دعوت نمایـد و مهمتـرین چیـز در دعـوت بـه سـوی پروردگار چیست و مسائل دیگر همگی را در ابواب متعدد سنت به دست خواهد آورد.

در صورتیکه کسی بخواهد موضعش در مقابـل مخـالف را از نظـر اسلام بداند باز می تواند آن را در سنت جویـا شـود چـون در آن چگونگی تعامل با مخالف برایمان بیان گشته است.

کسی که در یک مسئله فقهی با ما مخالفت کند باید بـا او چگونـه رفتار نماییم؟ کسی در نمازش دچار خطا شد طوری که نمازش را باطل می نمود و رسول خدا به او گفت: برگردد و نمازت را بخوان،

چون نمازت صحیح نبود، بعد از چندین دفعه تکـرار و تـذکر، آن مرد اظهار داشت به خدا سوگند جز به این صورت نماز خواندن را بلد نیستم آنگاه رسول خدا نماز خواندن را به او آموخـت. آری او را از نمازخواندن باز نداشت؛ او را گمراه و اهـل بـدعتش نخوانـد بلکه شیوه نمازخواندن را به او آموزش داد. به همین صورت مردی هم که گمان می کرد از خوردن و آشامیدن دسـت برنمـی دارد تـا قادر به دیدن نخ سیاه و سفید نباشد لذا دو نخ سیاه و سفید را زیـر بالش می گذارد و به آنها نگاه می کـرد هـر وقـت رنـگ آنهـا را تشخیص می داد فکر می کرد زمان امـساک فـرا رسـیده اسـت در حالیکه مقصود از نخ سیاه و سفید طلوع فجر بـود، و پیـامبرﷺ در این مورد نیز مسئله را توضیح داد و او را سرزنش نکرد. امـا آنگـاه که تعدادی از یاران عبادات رسـول اللهﷺ را جویـا شـده و آن را بسیار کم یافتند و خواستند چیزهایی بر آن بیفزایند رسول خـد ﷺ بشدت خشمگین شد، خطبه خواند و عبادات خویش را بیان نمـود که او هم می خوابد، هم نماز می خواند و هـم روزه و افطـار مـی کند و با زنان ازدواج می نماید سپس در حالیکه آن افراد را برحذر

می داشت فرمود:«فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّـــي»[1] (هــرکس از سنت من روی برتابد از من نیست) در اینجا چون وضع دچار تغییر و دگرگونی می شود چون بقیه با آنها رفتار نمی گردد.

وقتی که عبدالله بن حمار کسی که شــرابخواری مــی کنــد حــد شراب بر او جاری می شود را می نگریم که مــورد شــتم اصــحاب واقع می گردد آنها را نهی می کند و می فرمایــد:«إِنَّهُ يُحِــبُّ اللَّـــهَ وَرَسُولَهُ»[2] (او خدا و رسولش را دوست دارد.) آری شیوه برخــورد رسول خدا تغییر می یابد، در آنجا می فرماید:«فَمَنْ رَغِبَ عَــنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي» (هرکس از سنت من روی برتابد از مــن نیــست) ولی در اینجا به صورت دیگر عمل می نماید آگاه که مردی می آید و خطاب به رسول خدا می گوید:«اعدل يا محمد فإنك لم تعدل» (ای محمد عادلانه رفتار کن همانــا تــو عــدالت را رعایــت نمــی کنی.)- او ذوالخویصره بود- رسول خدا چون عبدالله بن حمــار با او برخورد نمی کند در حالیکه به او اشاره می نماید می فرماید:« يخرج من ضئضئي هذا الرجل أقوام تَحْقِرُونَ صَلَاتَكُمْ مَعَ صَلَاتِهِمْ وَصِيَامَكُمْ مَعَ صِيَامِهِمْ وَيَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ يَمْرُقُونَ

---

[1] رواه بخاري
[2] رواه بخاري

مِنْ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنْ الرَّمِيَّةِ لِإن أدركتهم لأقتلنهم قتل عاد فمن قتلهم فله كذا وكذا من الأجر ومن قتلوه فهو شهيد» (از نسل این مرد کسانی به دنیا می آیند که نماز و روزه خویش را در مقایسه با آنها کم می یابید، قرآن می خوانند اما از حنجره هایشان پایین نمی رود چنانکه تیر از کمان بیرون می رود از اسلام خارج می گردند. اگر آنها را بیابم به مانند قوم عاد با آنها می جنگم سپس برای جنگیدن با آنها مژده هایی می دهد و پاداشهایی تعیین می نماید و می فرماید هرکس به وسیله آنها کشته شود شهید است.)

با اینکه آنها مخالف هستند ولی اینگونه اصحاب را از آنها برحذر می دارد و علت آن این است که مخالفتها با همدیگر فرق دارند چنانکه این دومی مخالف عقیده و اعتراض کردن نسبت به حکم رسول خدا در توزیع غنایم و ایراد گرفتن در رهبری او بود به همین دلیل رسول خداﷺ به او می گوید:« أَلَا تَأْمَنُونِي وَأَنَا أَمِينُ مَنْ فِي السَّمَاءِ»[1] (آیا مرا امین نمی دانید در حالیکه من امین کسی هستم که در آسمان است.)

---

[1] رواه مسلم

عزیزان هدف این است که بدانید رسول خداﷺ چگونگی معامله با مخالفان را برایمان توضیح داده است و اصولی را بیان داشته که در روشنایی آن واقعیتها، فتنه ها و مخالفین را شناسائی می کنیم.

رسول الله ﷺ می فرماید:«مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنه فَهُو رَدٌّ»[1] **(هرکس در دین ما چیزی را که جزء آن نیست ایجاد نماید مردود است.) هنگامی که هر تازه ایجاد شده ای را در دین ابطال می داریم رسول خداﷺ فرمود:**« يَخْرُجُ مِنْ ضِئْضِئِ هَذَا الرجل أقوام» **(از نسل این مرد اقوامی بوجود می آیند)آنگاه از آن قوم برحذر داشت.**

بنابراین ما باید خود را از این محدثات برحذر داریم؛ رسول خداﷺ فرمود:«عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين من بعدي تمسكوا بها وعضوا عليها بالنواجذ وإياكم ومحدثات الأمور» **(سنت من و جانشینان هدایت یافته بعد از من بر شما لازم است بدان تمسک جوئید و آن را به دندان برگیرید و زنهار از امورات تازه ایجاد شده در دین بپرهیزید.) سپس از اختلافات بوجود آمده**

[1] رواه مسلم

در آینده خبر می دهد و می فرماید:« وإياكم ومحدثات الأمور» (زنهار از امورات تازه ایجاد شده در دین بپرهیزید.)

سلف صالح در رأس آنها اصحاب کرام ﷺ بر همین طریق و شیوه عمل کردند آنها حاملان را چنان تعلیم دادند که فقیه در دین شوند، ابن عباس ﷺ می گوید:[لا تجالسوا أهل الأهواء فإن مجالستهم ممرضة للقلوب](با اهل اهواء هم مجلس مشوید که مجالست با آنها دلها را بیمار می گرداند.) علی ابن ابی طالب ﷺ از خوارج برحذر داشت و با آنها جنگید. عمر بن خطاب ﷺ دستور داد صبیغ را آوردند کسی که در مورد متشابهات قرآن می پرسید او را تعزیر کرد و به کوفه فرستاد و از همنشینی با او هشدار داد.

در مقابل کسی که در دین بدعت ایجاد می کند باید موضع محکم و قوی داشت چون بدعتگزار دینی همان بلائی را می خواهد بر سر ما آورد که بنی اسرائیل با تورات و نصاری با انجیل انجام دادند چون آنها تورات و انجیل را از طریق همین بدعتها تحریف کردند کسانی آمدند و تورات را تفسیر کردند و بعضی به نوشتن توراتی که نزد خود داشتند اقدام کردند و بعضی آن را تفسیر به رأی کردند چیزی که خدا و رسولش موسی آن را نخواسته بودند سپس این

تفسیرات تبدیل به همان کتاب مقدس شد کـه بـه آن رجـوع مـی نمایند. و همین کار را نیز با انجیل انجام دادند چیزی که مربوط بـه دین عیسی نبود در آن وارد کردند سپس تبدیل به دینی غیـر از آن دین شد که خداوند عیسی را بدان مبعوث کرده بود همانگونه کـه آن دین هم دین موسی نبود و اینکار تنها به خاطر آن بدعتها بود که عالمان سوء و احبار و رهبان در آن دین ایجاد کرده بودند.

اگر چنانچه هر بدعتی بصورت دین درآید آنگاه بـدعتهای عبـادی، اعتقادی، اخلاق و سلوک و بدعت دعوت هرکدام در ابوابی شـکل می گیرد و بـصورت دینـی دیگـر غیـر از آنچـه خداونـد توسـط محمدﷺ برایمان ارسال داشت در خواهد آمد به همین دلیل اسـت که رسول خداﷺ را می بینیم به شدت در مقابل اموری که موجب زیاد کردن یا نقصان شرع خداوند سبحان می شود می ایـستد، امـا کسی که به شرع خداوند اقرار می نماید ولی دچار یک گناه کبیـره می شود بر چنین فردی حد جاری مـی گـردد در صـورتیکه گنـاه ارتکابی از جمله گناهانی باشد کـه موجـب حـد باشـد و رسـول خداﷺ از این گناهان نهی فرموده است. فرق بـین بـدعت و گنـاه واضح است چون مرتکب گناه کبیره عملش را جزء دین تلقی نمی

کند و می داند که مرتکب معصیت گشته و توبه می کند ولی صاحب بدعت کارش را دین دانسته و بسویش دعوت می نماید.

هدف من از ذکر تمام این مسائل و این مقدمه این است که به امر مهمی اشاره کنم و آن علاقه شدید به منهج صحیح و دفاع از سنت نبویﷺ و ایجاد نمودن سد و ممانعت از هر بدعتی است که می خواهند آن را وارد دین نمایند و اینکه دین درضمن سنت رسول اللهﷺ جریان یابد که این عمل از جمله بزرگترین امر به معروف و نهی از منکر است چون محدثات چنانکه پوشیده نیست مردم را به سمت شرک اکبر می رانند و آنگاه که به بدعت زیارت قبور و تبرک جستن به آنها و درخواست شفاعت از صاحبان قبور رسید مردم را از دایره اسلام بیرون می گرداند چنانکه گروههایی از اهل قبله بدعتهای عظیم ایجاد و مردم را از اسلام خارج نمودند و صوفیه به وحدت وجود و حلول منتهی شد. این مسائل باعث می شود که بر مسیر رسول خداﷺ گام نهیم و از بدعت، دیگران را برحذر داریم همانگونه که از گناهان کبیره نهی می کنیم و لازم است در این مورد بدانیم که با صاحب بدعت و صاحب گناه کبیره چگونه معامله نماییم؟

خوارج آنگاه که در مورد برخورد با صاحبان کبیره دچار گمراهی شدند اهل سنت اقدام به رد آنها نمودند و برایشان توضیح داند که مرتکبین گناهان کبیره کافر نیستند و دلایل موجود بسیار را برایشان ذکر کردند و آنگاه چگونگی مقابله و نشست و برخاست با مخالفی که مرتکب گناه کبیره می شود را بیان نمودند.

زمانیکه در میان اهل سنت بدعت ایجاد گردید با مبتدع چگونه معامله گردید؟

در صحیح مسلم روایت است که « لَوْ لَقِينَا أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَأَلْنَاهُ عَمَّا يَقُولُ هَؤُلَاءِ فِي الْقَدَرِ فَوُفِّقَ لَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ دَاخِلًا الْمَسْجِدَ فَاكْتَنَفْتُهُ أَنَا وَصَاحِبِي أَحَدُنَا عَنْ يَمِينِهِ وَالْآخَرُ عَنْ شِمَالِهِ فَظَنَنْتُ أَنَّ صَاحِبِي سَيَكِلُ الْكَلَامَ إِلَيَّ فَقُلْتُ أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ إِنَّهُ قَدْ ظَهَرَ قِبَلَنَا نَاسٌ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ وَيَتَقَفَّرُونَ الْعِلْمَ وَذَكَرَ مِنْ شَأْنِهِمْ وَأَنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنْ لَا قَدَرَ وَأَنَّ الْأَمْرَ أُنُفٌ قَالَ فَإِذَا لَقِيتَ أُولَئِكَ فَأَخْبِرْهُمْ أَنِّي بَرِيءٌ مِنْهُمْ وَأَنَّهُمْ بُرَآءُ مِنِّي وَالَّذِي يَحْلِفُ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ لَوْ أَنَّ لِأَحَدِهِمْ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا فَأَنْفَقَهُ مَا قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ حَتَّى يُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ ثُمَّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ـ ثم ذكر حديث جبريل الطويل والذي فيه ـ فَأَخْبِرْنِي عَنْ الْإِيمَانِ قَالَ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ

وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ...»[1] (آن هنگام که قدریه ظهور کرد، یحیی بن معمر و عبدالرحمن العمیری برای اتمام حج یا عمره قصد سفر کرده و با خود می گویند اگر با یکی از اصحاب روبه رو شدیم در مورد آنچه این افراد در مورد قدر می گویند به آنها اطلاع می دهیم، سرانجام در مسجد توفیق دیدار با عبدالله بن عمر ﷺ را پیدا کردیم ما هم به طرف او رفته در دو طرفش قرار گرفته من گمان کردم که همراهم اطلاع رسانی را به عهده من گذاشته است لذا گفتم ای ابا عبدالرحمن جمعی در منطقه ما بوجود آمده اند، قرآن می خوانند و در مسائل پیچیده علمی بحث می کنند اما آنها معتقدند که تقدیری وجود ندارد و هر چه که هست امر جدیدی است، آنگاه ابن عمر گفت: هرگاه با آنها روبه رو شدید به آنها خبر دهید که من از آنها بری هستم و آنها نیز از من نیستند، قسم به کسی که عبدالله بن عمر به او سوگند می خورد اگر هر کدام از آنها به اندازه کوه احد طلا داشته باشد و در راه خدا انفاق کند، از آنها پذیرفته نمی شود تا زمانیکه به قضا و قدر مؤمن باشند سپس حدیث جبرئیل را مفصلاً برایمان روایت کرد که در آن رسول

[1] رواه مسلم

خداﷺ در توضیح ایمان فرمود: این است که الله و ملائکه هایش و کتابها و رسولانش و روز آخرت و به مقدرات خیر و شر ایمان داشته باشید.) هدف این است که ما ناگزیر باید موقف خویش را در مقابله با مخالف بدانیم که این امر در کتابهای سلف صالح موجود است.

هنگامی که خوارج ظاهر شدند و به سبب اقدام به تکفیر مرتکبین کبائر گمراه شدند آنها را رد کردند و زمانیکه در مورد همین مسئله مرجئه گمراه شدند و گفتند که انجام معاصی به ایمان ضرر نمی رساند آنها را رد نمودند، و همینطور زمانیکه معتزله ظاهر شدند اقدام به رد و ابطال نظراتشان کردند، امام احمد پرچم رد و ابطال منحرفین را در دست گرفت و به همین صورت دارمی، بخاری، مسلم، ابوداود و باقی ائمه هنگام خروج مفوضه و واقفه و صوفیه علیرغم اختلاف طروق و شیوه های کارشان با آنها به مقابله برخاستند و به رد نظراتشان اقدام کردند و زمانیکه اشاعره نیز ظاهر شدند به همان شیوه با آنها برخورد کردند، موقف اهل سنت در مقابل جریانات انحرافی در طول تاریخ در کتابهایی که هم اکنون چاپ شده و در اختیار ماست موجود است و همینطور در کتابهای شیخ الاسلام ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم و همینطور محمد بن

عبدالوهاب و شاگردانش تا امروز کتابهایشان مشحون از رد اهل انحراف و گمراهی است و همه اینها برای حمایت دین خداوندﻋﺰّﻭﺟﻞّ از تحریف و تبدیل است چنانکه برای بنی اسرائیل ایجاد شد. منظور این است که تحریف و تبدیل در هر زمان و مکانی واقع می شود و انسان باید از خداوند متعال درخواست کند که او را از فتنه ها محفوظ بدارد چنانکه رسول خداﷺ اصحابش را تعلیم می دهد:« اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ الْفِتَنِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ» **(بار الها من از فتنه های ظاهر و پوشیده به تو پناه می برم.) و باز می فرماید:»** اللهم أعوذبك من مضلات الفتن» **(بار الها از گمراهی فتنه ها به تو پناه می برم.) رسول اللهﷺ می فرماید:«**إِنَّ قُلُوب الْعِبَاد بَيْنَ أُصْبُعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَن يقلبها كيف يشاء» **(دلهای بندگان در بین دو انگشت از انگشتان پروردگار قرار دارد هرگونه که بخواهد آنها را دگرگون می سازد.) و دعا می کرد و می فرمود:«**اللهم يامقلب القلوب والأبصار ثبت قلبي على دينك» **(بار خدایا ای دگرگون کننده دلها و بصیرتها دل من را بر دین خود ثابت نگه دار.) نگهدارنده، خداوند سبحان است و هیچ حرکت و تغییری بدون**

توفیق او روی نمی دهد به او توکل می جوئیم و از او درخواست می کنیم که ما را بر حق ثابت بدارد و بر آن بمیراند.

در موضوع اخوان المسلمین که یکی از گروههای موجود زمان ماست در سایه روشنگری کتاب خدا و سنت پیامبرمان و راهنمائی سلف صالح به بحث می نشینیم تا در این مورد حق برایمان واضح گردد و ما تنها از این سه مأخذ مدد می جوییم و اموراتی که در آن اختلاف داریم به سفارش قرآن به کتاب و سنت عرضه می داریم: ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ ۝٥٩﴾ [1]

بدانیم که آیا حق با آنها یا سلفیهاست سپس حق را تبعیت نمائیم.

---

[1] نساء ۵۹

اخوان المسلمین

وقتی به بنیانگذار و کسانی که پیرامون او از همـان آغـاز پیـدایش اخوان نظر می کنیم می بینیم که آنهـا طرفـداران همـان بـدعتهای قدیمی هستند که همراه صاحبانش مورد رد و انکار واقع شده انـد، آنها هم اشعری هستند و هم صوفی.!

حسن البناء یک مرد اشعری است که در کتابش موسوم بـه عقایـد سیزده صفت، هفت صفت که آن را صفات معانی و پنج صفت کـه آن را صفات نفسیه می نامند را برای خداوند ثابت می کنـد سـپس صفت وجود را نیز اثبات می کند و هرکس این صفات را به همـان طریقه اشاعره ثابت کند به اشعری موسوم می گردد.

سپس صفات دیگر چون صفات ذاتیهماننـد(دو دسـت، دو چـشم، صورت، پا و قدم) و صفات فعلیه چون(قرار گرفتن، آمدن، خندیدن و خشم و ...) که خود اشـاعره در آن دارای دو مـذهب تأویـل و تفویض هستند یا آن را تأویل می کنند چنانکه می گویند منظـور از دو دست نعمت و منظور از غضب جزاست یا اینکه آن را تفـویض می کنند یعنی معنی را برای آن صفت ثابت نمی کنند مثلاً در مورد

وجه می گویند ما آن را برای خداوند ثابت نمی کنیم و اگر به آنها گفته شود منظور از﴿وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ﴾ وجه چیست گویند نمی دانیم.

آنها در واقع آن صفات را تعطیل می کنند در طریقه اول آن را تأویل و در طریقه دوم همراه با سکوت در مورد تأویل آن، اعتقاد به عدم ثبوتش دارند. حسن البنا تفکر اشعریه را اختیار و صفات هفتگانه را همراه پنج صفت سلبی و صفت نفسه اثبات کرده سپس تفویض در طریقه اشعریه برگزیده و این شیوه را به منهج سلف می چسباند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه در الحمویه کسی را که مدعی است مذهب سلف تفویض می باشد به شدت مورد انکار و ابطال قرار می دهد که در جای خود بصورت مبسوط آمده است.

او یک مرد اشعری و به اعتراف خویش در[مذکرات داعیه] یک فرد صوفی در محضر صوفیه حاضر و اوراد و اذکار آنها را می خواند و بر اساس طریقه حصافیه شاذلیه بیعت نموده و از کتابهای صوفیه استفاده کرده است و اسامی آنها را نیز چون[المواهب اللدنیه قسطلانی] و کتابهای دیگر را در مذکرات داعیه نام می برد.

همراهان حسن البناء نیز در ابتدای امر همچون او صوفی و اشعری بودند، حسن البناء و رفیقش جمعیت حصافیه را تأسیس کردند مسئول این جمعیت احمد عسکری و حسن البناء نائب او بود، سپس حسن البناء در [مذکرات داعیه] بیان می دارد که جمعیت به یک شکل جدید که همان اخوان المسلمین است تغییر شکل یافت از مضمون همان مضمون صوفیه می باشد.

حسن البناء هنگام تأسیس اخوان المسلمین عقیده اشعریه را حفظ نمود. مجموعه عقاید را برای تمامی افراد اخوان تألیف نمود تا اعتقاداتشان را از آن که اشعریه مفوضه است برگیرند و کتاب اذکار مخصوص به خود را دارند سپس برای صوفیه راهی را گشود که بتوانند به هر طریقی که بخواهند ملتزم شوند و به تنظیمات اخوان المسلمین درآیند و هر طریقه ای را که می خواهند به آن منتسب باشند برای خود برگزینند و در عوض به تنظیمات اخوان درآیند و با آن بیعت و ملتزم به برنامه های داخلی این جماعت باشند.

برای این جماعت صوفی کتاب(مذکرات داعیه) را تألیف کرد و در آن به نیکی از تصوف یاد می شود و حضور در مجالس آنها و ذکر جماعی و مراسم مولودخوانی مورد ستایش واقع می گردند و بر

شیوه های تصوف بر اساس طریقه آنها صحه می گذارد و این کتاب را در اواخر عمرش در بین همراهانش انتشار دادند.

و در نوشته هایش در باب عقاید از اسماء و صفات بحث کرده و آن را به شیوه خویش بیان و در میان اصحاب و یارانش توزیع می کند علاوه بر اینها او در میان دولتمردان مصر دولتی که در آن احزاب متعدد اعم از لائیک و اشتراکی و قومی حضور داشتند زندگی می کرد آنگاه در چنین وصفی او حزب اخوان المسلمین را تأسیس نمود.

این حزب در اصل می خواست اخوان المسلمین را تحت یک اسم واحد متحد نماید و این اسم بدون شک یک اسم سیاسی بود که بوسیله آن می توانست کسانی را که در عقیده با هم مخالف هستند با همدیگر جمع نماید چون آنها به اسلام بطور عموم صرف نظر از اسلام به مفهوم صحیح آن و پایبندی عمل به آن معتقد بودند و واقعیت عملی بیانگر این معناست چنانکه حسن البناء می گوید:[نتفق علي ما اتفقنا عليه و يعذر بعضنا بعضاً فيما اختلفنا فيه]

(بر آنچه که در موردش اتفاق داریم متحد می شویم و در مورد مسائل مورد اختلاف همدیگر را تحمل می کنیم.)

و این اولین اصل از اصول حسن البناء است که یک اصل سیاسی و حزبی می باشد.

در این حرکت مسئله به آنجا ختم می شود که طریقه های پنجگانه صوفیه در پشت آن صف می کشند و همگامی و نزدیکی با شیعه شکل می گیرد. عمر التلمسانی در کتاب«ذکریات لا مذکرات» می گوید: در مورد موقف خویش با شیعه از حسن البناء سؤال کردم گفت: شیعه هم مثل مذاهب چهارگانه می باشد. ایشان در گروه خویش هرکس که مدعی اسلام بود را صرف نظر از اینکه صوفی حلولی یا طریقتی و رافضی باشد با هم جمع کرد و فرقه خویش را بر آن بنا نهاد. در حقیقت وقتی که به او می نگرید اینطور به نظر می آید که گویا در صدد تأسیس یک دولت می باشد، همچنانکه دولتهای دمکراتیک نیز در زمان ما برای هر فرد تا زمانی که خود را ملزم به رعایت قوانین نظام حکومتی بدانند آزادی انتخاب هر عقیده ای را که بخواهند می دهند.

حسن البنا برای اخوان المسلمین دستورالعملهایی را وضع، نظام، قوانین، اوامر و منهیاتی را ایجاد نمود و بر جملگی اعضا التزام به آن را واجب گرداند و همگی افراد ملزم به دادن بیعت به رهبریت و رعایت دستورات گردیدند آنگاه افراد در پذیرش هر نوع اعتقاد

آزادی یافتند خواست اخوانی صرف یا اخوانی اشعری و یا معطله و یا اخوانی شیعه باشد و دلیل آن این است که به عضویت اخوان در آمده اند و ملتزم به رعایت مفاد بیعت می باشند، بیعتی که مضمون آن به حدود ده مسأله می رسند که ایشان در رسائل و نامه هایش به آن اشاره کرده است آری با وضع لوایح قانونی و التزامات عملی گویا می خواست دولتی را بنیان نهد.

در اخوان المسلمین کسانی هستند که نماز نمی خوانند چنانکه عباس السیسی نقل می کند که ایشان به نزد شعبه اخوان المسلمین در غزه رفته بود؛ می گوید: برای نماز عصر برخاستم ولی هیچکس با من قیام ننمود در حالیکه صلاح شادی و یکی از همراهانش نیز برای انجام عملیات نظامی و انفجارات رفته بودند. می گوید نماز نمی خواالد ولی با این اوصاف عضو اخوان المسلمین هم بود.

عمر التلمسانی در کتابش«ذکریات لا مذکرات» نقل می کند که:(مردی تاجر از حسن البنا می خواهد که با او بیعت نماید اما حاضر به ترک شراب نیست حسن البنا با او بیعت و شرطش را می پذیرد و او را در زمره اخوان در می آورد.)

دیگر تراشیدن ریش، کوتاه کردن شلوار و گوش دادن به موسیقی بماند که در نظر آنها اشکالی ندارد مخصوصاً در مورد موسیقی،

گاهی اموالی را برای خرید آلات آن جمع و صرف تهیـه اش مـی کنند.

مهمترین چیز در اخوان التزام به دستورات جمعی گـروه اسـت. او دولتی چون بقیه دولتهاست مردم را به اسلام دعوت نمی کند بلکـه دعوتش برای ایجاد یک نظام حکومتی است، کسانی که بـه اسـلام دعوت می کنند باید به یک عقیده واحد، صحیح و عبادت واحد که موافق دلیل شرعی است دعوت کنند؛ به یک معامله واحـد و یـک نظام اخلاقی که مستند به دلیل شرعی است دعوت نمایند. این یکی نمازها را در اوقات مربوطه می خواند دیگری بعضی از نمازهـا را با هم جمع می کند و نماز این یکی با دیگری فرق دارد، یکی ریش می گذارد و دیگری می تراشد همگی در زیر لوای اخـوان جمعنـد یکی صوفی و دیگری اشعری، این یک دولت دمکراتیک است.

مهم این است به بیعتی که به حسن البنا داده اید و بـه انتظامـات و اقدامات رهبری اخوان التزام داشته باشید و اسرار آن را افشا نکنیـد و از رهبری اطلاعت نمائید و کاری را که بر عهـده ات نهـاده انـد انجام دهید آنگاه تو یک اخوانی هستید و این اصلی است که حسن البنا آن را وضع نمود.

اصل دوم در اخوان المسلمین بیعت است.

بیعت در نزد اخوان المسلمین همانگونه که حسن البنا هنگام شــرح ارکان دهگانه بیعت آن را شرح می دهد صوفیه و عسکریه اســت و شعارش این است: بشنو و بدون هرگونه شک و تردید و سختی، آن را بپذیر و اطاعت کن.

حسن البنا قبل از تأسیس اخوان المسلمین با طریقه صــوفیه بیعــت نمود که در کتابش«مذکرات داعیه» از آن یاد می کند که بــا شــیخ الحصافیه بیعت نمود بعد از آن است که اخوان المسلمین را تأسیس می کند و همین بیعت موجود نزد صوفیه را در دریافت و در ضمن دعوتش بکار می گیرد و با مردم بیعت می کند حتی اسم مرشد عام را که یک اصطلاح صوفیانه است و آن را برای ولی کامل بکار می برند برای رهبریت اخوان بکار بردند و حسن البنا آن را برای خــود بکار برد و خویش را مرشد عام نامید و دیگرانی هم کــه بعــد از او آمدند به همین اسم نامیده شدند.

بیعتشان به دو بخش تقسیم پذیر است:

بخش اول: بیعت صوفیانه است که در آن نباید به شیخ و یا مسئول اعتراض نمود که در صورت انجام چنین کــاری فــرد مطــرود مــی گردد.

عمر التلمسانی در کتابش«ذکریات لا مذکرات» می گوید: (ایشان در حضور حسن البنا چون مرده در زیر دست مرده شور بوده است.) و این یک شعار صوفیانه است که می گوید:(با گوش حسن البنا بشنو و با چشم حسن البنا ببین) و این امر باعث اطاعت و عدم معصیت و نافرمانی در اخوان می شود.

بخش دوم: بیعت نظامی است که لازمه اش اطاعت مسئول و امیر در جنگ و جهاد و مسائل دیگر است و چنانکه گذشت بیان داشت که بیعت آنها صوفیه عسکریه(نظامی) است.

بیعت نظامی هنگامی که در سال ۱۹۴۰ میلادی تشکیلات خاص سری اخوان المسلمین تأسیس شد واضح و آشکار گردید این بخش با کسانی از تشکیلات بر اساس قرآن و اسلحه کمری بیعت می نمودند که هرگاه به او دستور انفجار دهند منفجر کند و هرگاه او را مأمور به قتلی نمایند دستور را اجرا کند و در همین رابطه در زمان آنها قتلها و کشتارهایی صورت گرفت که این را محمود الصباغ در کتابش موسوم به «التنظیم الخاص» بیان می دارد و در آن نام عملیاتهایی را به میان می آورد که در آن اقدام به انفجارات و کشتارهایی نموده اند و بمبهایی را جهت انفجارات کار گذاشته و

سربازان و افرادی از مردم را کشته اند که ذکر آن در اینجا باعث طولانی شدن مطلب خواهد شد.

اینجا فقط حادثه ای را بازگوی می کنم تا دلیل بر دستورات نظامی باشد. نوشته ها و اعلامیه هایی برای انقلاب آماده شده بودند، آنها را اخوان المسلمین از طریق دستگاه سری(تشکیلات نظامی اش) برای انقلاب علیه ملک فاروق تهیه کرده بود، این اوراق و نوشته ها در یک ماشین جیپ کشف شدند در نتیجه اسامی کسانی که در آن تنظیمات سری فعالیت می کردند فاش گردید و دولت اقدام به دستگیری آنها نمود. حسن البنا به سندی دستور داد تا مردی را برای انفجار دادگاهی که ورقها و نوشته ها در آن قرار داشتند بفرستد و او هم بدین صورت که کیفی را که حاوی مواد منفجره است در دولابی که اوراق در آن جاسازی شده اند بیندازند تا با برخورد کیف به انتهای دولاب انفجار روی دهد.[1] فرد مأمور از طرف سندی کیف را در دولاب نهاده و می رود. فردی دیگری که گمان می کند آن شخص کیف را فراموش کرده کیف را برگرفته و

[1] لازم به ذكر است سندي مسئول تشكيلات سري بود كه تنها از حسن البنا دستور مي گرفت تا در هر صورت مردم به رابطه بين تشكيلات سري و حسن البنا پي نبرند و رهبري عام بصورت سياسي و آشكار در ميان مردم باقي بماند و تشكيلات سري جناح نظامي براي اجراي عملياتي باشد كه رهبري عام دستور مي دهد.

به دنبالش به راه می افتد تا کیف را به او برگرداند وقتی مرد مأمور از طرف سندی متوجه می شود شروع به دویدن می کند و شخصی که کیف در دستش است نیز به دنبال او شروع به دویدن می کند تا سرانجام به او می گوید کیف را بیندازد زیرا آن حاوی مواد منفجره است آن شخص نیز کیف را می اندازد در نتیجه کیف منفجر می شود وقتی پرتاب کننده کیف را می گیرند و مورد بازجویی قرار می دهند جریان معلوم و مأمور سندی دستگیر می شود و می فهمند مقصود اوراقی بوده که در خزانه قرار دارد اما شخص مذکور هرگونه علاقه و رابطه ای را با اخوان المسلمین انکار می کند. روزنامه ها اعلام می کنند که اخوان المسلمین پشت این جریانات قرار دارد؛ آنگاه حسن البنا در روزنامه اخوان المسلمین مقاله ای را می نگارد و در آن از شخص مذکور اعلان برائت کرده و می گوید کار این مرد ارتباطی با اسلام ندارد. محمود الصباغ می گوید: مرد مذکور هنگامی که این روزنامه را دید و فهمید که اخوان المسلمین می گویند تو به خاطر این کار از مسلمانان نیستید اعتراف نمود و گفت: آنها دروغ می گویند بلکه خودشان مرا برای انجام انفجار فرستادند حال چگونه مرا تکفیر می نمایند؟ آنگاه محمود الصباغ می گوید:(این مرد مقاله حسن البنا را نفهمید چون مقصود حسن

البنا آن چیزی نبود که او پنداشت بلکه این امر یک اقدام جنگی است و جنگ هم یک خدعه و فریب است.) یعنی حسن البنا با این صراحت که دروغ می گوید بخاطر این است که در دارالحرب قرار دارد و منظورش تکفیر دولت است بهمین خاطر اولین کسی که مسأله تکفیر دولت را به میان آورد سید قطب نبود بلکه حسن البنا بود.

حسن البنا همان کسی است که تشکیلات سری را بعد از تکفیر دولت برای انقلاب کردن علیه آن ایجاد نمود و محمود الصباغ خبر می دهد که حسن البنا جنگ در این عملیات خدعه و نیرنگ می داند و جنگ نیز با کافران صورت گرفته است.

در سال ۱۹۴۴ میلادی حسن البنا با جمال عبدالناصر بیعت نمود و او را به عضویت تشکیلات سری نظامی درآورد و با سندی بیعت و همه این کارها را بخاطر انقلاب علیه ملک فاروق کرد و مطمئناً تا وقتی مدعی اسلام باشد انقلاب را جز بر علیه کافر جایز نمی داند بنابراین حسن البنا معتقد به کفر حاکم بوده و همان کسی است که این ایده را تأسیس نمود و کسی که در پشت انفجارات و عملیات نظامی از طریق سندی قرار داشت او بود و دستورات به او صادر و سندی نیز آن را مستقیم از حسن البنا دریافت می داشت.

می خواهم شیوه این بیعت را برایتان روشن کنم معلوم گردید آنجـا یک قاضی که اسمش خازن دار بود وجود داشته است این قاضـی بر علیه کسانی از اخوان المسلمین حکم زندانی شدن را صادر مـی نماید سندی نیز ایـن قاضـی را تکفیـر سـپس دو نفـر از اعـضای تشکیلات سری را برای کشتنش مأمور می نماید آنها نیز اقـدام بـه قتلش کردند بعد از انجام کار آن دو نفر توسـط دولـت دسـتگیر و زندانی شدند. حسن البنا به شدت علیه سندی خشمگین امـا بـرای چه؟ چون سندی خودش اقدام به این کار نموده و دسـتور کـشتن خازن دار را از حسن البنا دریافت ننموده بود.

محمود الصباغ می گوید: از طرف حـسن البنـا و مـسئولین اخـوان المسلمین محکمه ای برای سندی تـشکیل دادنـد و سـؤالی کـه از ایشان می کنند این است که چرا بدون اینکه دستوری بـه تـو داده شود اقدام به اینکار نمودید؟ جواب می دهد: مـن یکبـار بـا امـام حسن البنا نشسته بودم بر این حکم خازن دار خشمگین شد چون او با این کار علیه اخوان المسلمین حکم نموده است لذا من هم فکـر کردم که امام مرگ او را می خواهد به همین دلیل او را کشتم. حال بنگرید که به او چه گفتند؟ به او گفتند: چون به گمان شـما حـسن النبا می خواسته است او کشته شود اقدام به این کار کرده اید لـذا

اقدامتان به عنوان قتل خطا منظور می شود و حال ای سندی برخیز و برو چون این کار قتل خطا بوده است و چیزی بر عهده ندارید. اما چرا قتلش خطا بوده است؟ این کار از طرف شرع نیست بلکه از طرف حسن البنا است بنابراین حسن البنا همان اصل و اساسی بوده که اگر دستور قتل می داد می کشتند و اگر آن را خطا می دانست کشتنشان قتل خطا محسوب می شد. این مسائل را محمد الصباغ تأیید کرده است. از جمله مسائلی که برای شما روشن می دارد که بیعت نزد اخوان المسلمین از جهتی صوفیانه و از یک جهت دیگر نظامی و عسکری است و بیعت شوندگان مطیع رهبریت اخوان هستند گویا دولتی پابرجاست که حسن البنا حاکم آن است و دستورات و اوامر را صادر می کند و حکم می راند و مردم را می کشند و انفجارت انجام و تلاش کرده و جهاد می نمایند؛ انقلاب عمومی سال ۱۹۵۲ میلادی بزرگترین سند و دلیل است.

اصل سوم تقسیم بندی مراحل دعوت است.

این اصل یکی از اصول باطنیها بود چنانکه غزالی قدیم در کتابش «فضائح الباطنیه» آن را بیان کرده است؛ باطنیها در دعوتشان بصورت مرحله ای عمل می کردند یعنی در آغاز نفری را به اسلام

دعوت می کردند بعد از قبول او را وارد مسائل خاص خویش مـی نمودند تا از او فرد مورد نظر خویش را بسازند.

حسن البنا در رساله خویش بیان می دارد که دعوتـشان دارای سـه مرحله است:

مرحله اول که یک مرحله عمومی است مرحله دعوت آغـازین بـه اسلام است مانند همکاریهای اجتماعی و دعوت مسلمانان به تـرک ربا و معاصی و ظاهر کردن امورات شرعی و رفع نیاز مسلمانان.

مرحله دوم یک مرحله خاص است که در آن از میان افـراد مرحلـه اول برگزیدگانی انتخاب می شدند، بعضی افراد در ابتدای ورود بـه اخوان المسلمین مدتها می مانند و از اخوان جز کمک به اسـلام و مسلمین و تلاش و کوششها و تحمل گرسنگی و فقر و... را نمـی دانند، سپس افراد بررسی می شدند که چه کسانی لیاقت مرحله دوم را دارند در آن هنگام افراد خاصی انتخاب می شدند و وارد مرحله دوم می گردند که در این مرحله افراد برای اطاعت و فرمـانبری در جنگ و جهاد و عملیات انفجاری و هر کاری که بخواهند بوسیله او انجام می دهند پرورده می کنند و شیوه های عمل و تکفیر حکام را به او آموزش می دهند. آنگاه حسن البنا می گویـد فـرد در چنـین حالتی پا به مرحله سوم یعنی مرحله جهاد می گذارد. این کارهـا را

حسن البنا شخصاً انجام داد مرحله اول را برای دعوت مردم تشکیل داد سپس مرحله دوم را از طریق سندی و بوسیله تشکیلات سری به انجام رساند سپس وارد مرحله سـوم گردیـد امـا قبـل از متحقـق نمودنش کشته شد که الهضیبی در سال ۱۹۵۲ آن را بوسیله انقلاب علیه ملک فاروق به انجام رسانید که نتیجـه آن نـابودی حکومـت ملک فاروق بود.

حسن البنا در حقیقت همان کسی است که قبل از سید قطـب ایـن اصول را وضع نمود و اصول تکفیر، انفجارات و انقلابات را ایجـاد کرد و همه اینها را حسن البنا در نوشته هـایش و در عمـل تحقـق بخشید و سید قطب یکی از افرادی بوده که زاده این تفکر است.

در اینجا هدف بیان این مطلب است که اخوان المسلمین بـصورت مرحله ای عمل می کنند و این یکی از اصول کارهای آنهاست کـه در آغاز مسائل عمومی را اظهار مـی دارنـد سـپس افـراد را وارد مسائل خاص می نمایند و مردم بر این اساس متشکل می شدند؛ لذا کسانی در همان مرحله آغازین برای همیشه می مانند بهمین سـبب وقتی مسائلی را از مرحله دوم برایش بازگو مـی شـود اظهـار مـی دارد: سخن شما صحیح نیست و این بدان سبب است کـه او جـزء

مرحله اول را ندیده و همین مرحله است که باعث شده مردم و دولتها در مورد اخوان المسلمین دچار تذبذب شوند.

اصل چهارم اخوان المسلمین تقیه است.

لذا آنها بر خلاف آنچه را که معتقدند اظهار می دارند، و این چیزی است که حسن البنا در سال ۱۹۴۰ هنگام تأسیس تشکیلات سری(تنظیم خاص اخوان) انجام داد. تشکیلاتی که از جمله مهمترین کارهایش انفجارات و پخش نشریات بود. محمود عبدالحلیم در کتابش(اخوان المسلمین و دوران دوازده ساله تاریخش) می گوید: در سال ۱۹۴۶ میلادی در یک نامه سرگشاده ضمن ثناگویی از ملک فاروق بیان می دارد که اخوان المسلمین در سایه حمایت شما به سر می برند. اخوان المسلمین اینطور و با تمجید و دعا برای حفظ او نامه می نویسد در حالیکه نقشه انقلاب علیه او را از سال ۱۹۴۴ میلادی کشیده بود و تنظیمات خاصی را در سال ۱۹۴۰ میلادی شش سال قبل از این رساله تأسیس کرده بود ولی این کار از جمله امورات تقیه پیش آنهاست.

کمی قبل قضیه محمود الصباغ را بازگو کردیم آنگاه که جریان برائت حسن البنا از آن مرد را بیان نمود و در توضیح آن گفت این

کار جزو مقولات جنگ است و جنگ نیز نیرنگ و فریب می باشد. آری نزد مردم تقیه می کنند و خلاف آنچه را که در دل دارند بیان می نمایند.

اصل پنجم تنظیمات حزبی و هرمی است.

برای اینکه حسن البنا بتواند زمام امورات این دعوت و حزب را در دست گیرد یک اصل دیگر که همان تنظیمات حزبی است وضع گردید تا بتوان تمام جریانات را کنترل کرد طوری که از وضع کوچکترین فرد حزبی که معنی دعوت عمومی را شنیده است خبردار شود و از طرف دیگری پیام رهبری را دریافت نماید.

یک رهبری عمومی را به فرماندهی مرشد ایجاد کرد که آن را مکتب ارشاد نامیدند و این مکتب به رهبری مرشد عام در رأس هرم قرار دارد؛ سپس این مکتب را اعضای است که هر کدام رهبریت مجموعه ای را بر عهده دارد و هر کدام از آنها جانشینانی دارند که مسائل را به زیر مجموعه خویش انتقال می دهند. اگر مسئله ای در یکی از آن مجموعه ها روی دهد به مسئول و او نیز به نائب و سرانجام به رهبریت و مکتب ارشاد ابلاغ و او نیز جریان را به حسن البنا می رساند، چنانکه ملاحظه می شود شیوه کارشان در ضمن

اصولی که حسن البنا وضع نموده مانند شیوه کار یک دولت است چیزی که در ایام سلف صالح بدین صورت نبوده است.

در آن ایام، حکومتی صرف نظر از اینکه نیکوکار یا فاجر و بد کار باشد موجود و سنت نیز چگونگی تعامل با آن را بیان کرده بود. عالمان دینی بودند که علم و دین را در مساجد منتشر می کردند و این شیوه آنها بود اما این شوده ای که حسن البنا ابداع کرده همان شیوه باطنیهاست به درستی که اگر به کتابهای باطنیها نظر افکنید خواهید دید که آنها نائبهایی داشتند که آنها را نقباء می گفتند. قبل از سقوط دولت اموی، دعوتگران دولت عباسی نیز اینگونه عمل می کردند؛ در آنجا کسانی را داشتند که در طول مناطق دولت اموی پخش می شدند و افرادی مسئولیت آنها را عهدار بودند و خبر آنها را به رأس حرکت یا هرم منتقل می کردند. حسن البنا این اصل را بنیان نهاد تا بتواند دعوت شدگان را به رهبریت عام یعنی مکتب ارشاد متصل نماید و این کار بوسیله این تشکیلات عمل شد. در این تشکیلات به عالم بودن یا نبودن افراد توجه نمی شود کسی را که رهبریت تأیید نماید مسئولیت را عهده دار می شود همان رهبریت است که برای بعد از مرگ مرشد دیگری را انتخاب می کند. الهضیبی ریش می تراشید و به عنوان مستشار قاضی در

دادگاههای مصر که بر اساس قوانین وضعی عمل می کنند کار می کرد ولی با این وصف بعد از حسن البنا تبدیل به مرشد عام شد و او خود را پنهان می نمود به همین خاطر بعضی از افراد اخوان المسلمین بعد از مرگ حسن البنا هنگام مرشد شدن الهضیبی تعجب کردند چون او پیراهن کوتاهی می پوشید و ریش می تراشید و بصورت مستشار قاضی در محاکم عمل می نمود ولی علیرغم این مسائل مرشد عام اخوان المسلمین گردید. و علت آن همین است که این امور ارتباطی به دین ندارد بلکه تنها مسئله یک امر سیاسی است.

شیوه انتخاب رهبری و دادن مسئولیت ارتباطی با قضیه التزام و یا عدم التزام ندارد بلکه هدف این است چه کسی دارای زکاوت و توانائی صرف نظر از تقوا و علم برای انجام امور است؟

کسی که صورت اخوانیها را که در تشکیلات سری و بخشهای دیگر کار می کنند بنگرد(می توان در این مورد به کتاب محمود الصباغ«التنظیم الخاص» یا کتاب صلاح شادی و دیگران مطالعه کرد.) اکثر آنها را کراواتی و ریش تراشیده می بیند که آنها را به نام شهید و پهلوان می خوانند. دینداری نزدشان کم رنگ است؛ به موسیقی گوش می دهند و بعضی از آنها در مجالس تولد نیز حاضر

می شدند؛ همه چیز نزد آنها یک امر طبیعی است. هدف اصلی آنها دولت است و به اسلام فقط به عنوان وسیله ای که باعث جلب نظر مردم می شود، می نگرند. حسن البنا دستورالعملها و فرمانهایی را در مذکرات داعیه بیان داشته که من از آنها نقل قول می کنم؛از آن جمله این است که هرکس ملتزم به رعایت بعضی از آن لوایح نباشد مورد عقاب قرار می گیرد؛ اطاعت در داخل تشکیلات تا آنجا گسترده است که بعضی از اخوان المسلمین بدون اجازه تصمیم انجام حج را نمی گیرند و بعضی بدون اجازه قصد ازدواج نمی نمایند و مسائل بسیاری دیگر که باعث تعجبند که از آن جمله این است هرگاه فردی از آنها دچار خطا شود ملزم به دادن غرامت به جماعت است، ثروتمندان اخوان باید زکات مالشان را به جماعت بدهند و بسیاری چیزها که حسن البنا در مذکرات داعیه از آن بحث می کند. در اینجا مقصود این است که حسن البنا این اصل را بنیان نهاد تا همکاری و اجتماع از طریق این هرم شکل گیرد.

طبق قانون تصفیه حزبی حسن البنا کسانی را که ملتزم به مقررات تعیین شده نباشد هر چند بیست یا سی سال همراه جماعت باشند اقدام به طرد آنها می نماید چنانکه حسن البنا فردی را که همراه او

اخوان المسلمین را تأسیس کرد آنگاه که بـا او مخالفـت نمـود را منفصل و طرد نمود سپس نامه هایی در بینشان در مخالفت با هم رد و بدل کردند که هم اکنون موجـود هـستند و همینطـور الهـضیبی، باقوری را طرد نمود آن هنگام که تصمیم گرفت در دوران حاکمیت جمال عبدالناصر منصب وزارت اوقاف در مصر را از دست ندهـد. الهضیبی به او می گوید: تو مطرود و عزل شـده و از منـصبی کـه داشتید خلع شدید. این دولت است و دعوت دینی نمی باشد که در آن فصل و طرد و عزل داشته باشد.

اصل ششم این است کسی که دعوت را رهبری می کند یـک فرد عالم یا طالب علم نیست بلکه فرماندهی است که بـه یـک مرحله معین در رهبری ارتقاء یافته است.

از زمان آدمعليه السلام تا کنون مردم اطراف عالمترین افراد جمع شده اند اگر تاریخ بنی اسرائیل را بخوانید می یابید که مـردم بـه عـالمترین افراد متوجه می شدند صرف نظر از اینکه یک راهب باطـل یـا بـر دین موسی است، اهل تحریف است یا تحریف کننده نیـست بلکـه مهم نزد آنها این بود که باید عالمترین افراد مورد توجه باشـند؛ در دوران عیسیعليه السلام و بعد از آن یعنی در ایام رسول گرامی اسـلامﷺ

عالمترین افراد مورد توجه مردم بودند. رسول گرامیﷺ فقیه تـرین اصحاب را مأموریت می داد چنانکه معاذ بـن جبـل و دیگـران را مأمور انجام کارها می نمود بعـد از دوران خلفـای راشـدین،دولت اموی، دولت عباسی، دولتهای ممالک اسلامی و دولت عثمانی تا به حسن النبا می رسد کسانی که رهبری دعوت را عهده دار بوده انـد عالم بوده اند اما بعد از آمدن حسن البنا کسی که عهده دار دعوت گشته نه عالم و نه طالب علم است بلکه تنها یک فرمانده است کـه به مرحله معینی در فرماندهی رسیده اسـت تـا مـسئولیت علمـا و طالبان علم و تدریس را داشـته باشـد گویـا کـه او دولـت اسـت همانگونه که رئیس دولت مسئول جامعه است گرچه عالم نباشد.

اخوان المسلمین دولتی را بنیان نهادند و مسئول در آن هر چند عالم نباشد در صورتی که ملتزم به اوامر و دستورالعملهای حزبی باشد و خدمت مهمی به اندیشه و حرکت کرده باشد اشکالی ندارد چنـین فردی ترقی کرده و به مرحله مرشد عام بودن می رسد.

دولت هم چنین است علاقه و ارتباطی به علم ندارد بلکـه تأسـیس یک حکومت در صورت انقلاب و در دسـت گـرفتن قـدرتهای آن است. اخوان المسلمین نیز یک دولت دمکراتیک است در آن علاقه ای به بدعت و انحرافات ندارد مهم التزام به دسـتورات و مقـررات

تشکیلات است چنانکه یک دولت دمکراتیک انجام مـی دهـد کـه افراد باید ملتزم به انتظامات دولـت باشـند آنگـاه آزاد در انتخـاب است نماز می خواند یا نمی خواند برای دولت مهم نیست در میـان اخوان المسلمین هم کسانی هستند که نماز نمی خوانند، صـوفی و غیر صوفی وجود دارد بعضی از اخوانیها صوفی و بعضی حتـی از جمله صوفیهای خرافی هستند و این جزو همان اصلی است که در ضمن اصول اخوان المسلمین از آن نام بردیم.

اصل هفتم چگونگی تعامل با دولت است.

از جمله اصولی که حسن البنا وضع نمود چگونگی تعامل با دولت است این اصل را از طریق احزاب قبـل از خـود چپیهـا، راسـتیها، کمونیستها و دیگران به ارث برد. مسئله تظـاهرات و اعتـصابات و نشریات مسائلی هستند که بسیار مورد توجه اخوان می باشد که آن را در ضمن اهداف تشکیل تنظیمات سـری گنجانـده انـد چنانکـه محمود عبدالحلیم در کتابش(الإخوان المسلمون أحـداث صـنعت التاریخ)**و همچنین محمود الصباغ در کتاب(التنظیم الخـاص) بیـان کرده اند که از جمله اهداف مهم آنها بخش نشریات بود، کسی که در تشکیلات سری کار می کرد تربیت می شد و تعلیم می دید کـه**

چگونه انتشاراتی را نشر دهد، ورقه ای را بـه او مـی دادنـد و هـر کلامی را بر آن می نوشتند و به او آموزش می دادند که چگونه می تواند آن را بدون اینکه کسی بفهمد در بیش از یـک مکـان توزیـع نماید.

به همین صورت شیوه تظاهرات را بکار می گرفتنـد از دانـشگاهها اقدام به آن می کردند و بحث آن در التنظیم آمده است.

احمد کمال در(النقاط علی الحروف) شیوه تظاهرات را توضیح می دهد و می گوید مواد منفجره را پنهان کرده و در تظاهراتها وارد می شدند و آنگاه مواد منفجره را پرتـاب و انفجـار حاصـل و جمعـی نظامی در آن دوران کشته می شد و بواسطه عمل اخوان المـسلمین تعدادی دانشجو نیز به قتل می رسیدند.

اعتصابات و کارهای دیگر نیز بهمـین صـورت روی مـی داد کـه هیچکدام از آنها دستور رسول خداﷺ نیـست و اصـحاب و سـلف صالح آن را انجام نداده و به آن امر ننموده اند.

احمد بن حنبل رحمه الله دچار آن همه مصیبت در دوران دولـت مـأمون گردید تظاهرات صورت نگرفت و اعتصابات روی نـداد و انقـلاب نشد و هیچکدام از این اعمال تحقق نیافت.

و ابن تیمیه رحمه الله دچار آن همه گرفتاری شد و حتی در زندان وفات نمود، شاگردش ابن قیم رحمه الله اقدام به اعتصاب نکرد و تظاهرات به راه نینداخت و نوشته هایی را در میان مردم پخش نکرد، تنها چیزی که آنها انجام دادند دعوت کردن به نیکیها و اسلام بود و هدایت در دست الله است هرکه را بخواهد هدایت و هرکسی را بخواهد گمراه می کند و با حکمت و تدبیر دعوت می کردند و در راه آن هرگونه سختی را تحمل می نمودند چنانکه می فرماید:﴿ أَمۡ حَسِبۡتُمۡ أَن تَدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ وَلَمَّا يَأۡتِكُم مَّثَلُ ٱلَّذِينَ خَلَوۡاْ مِن قَبۡلِكُمۖ مَّسَّتۡهُمُ ٱلۡبَأۡسَآءُ وَٱلضَّرَّآءُ وَزُلۡزِلُواْ حَتَّىٰ يَقُولَ ٱلرَّسُولُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ مَتَىٰ نَصۡرُ ٱللَّهِۗ أَلَآ إِنَّ نَصۡرَ ٱللَّهِ قَرِيبٞ ٢١٤ ﴾[1] «آیا گمان کرده اید به بهشت می روید حال آنکه نظیر آنچه بر سر پیشینیان آمد، بر سر شما نیامده است، که تنگدستی و ناخوشی به آنان رسید و تکانها خوردند تا آنجا که پیامبر و کسانی که همراه او ایمان آورده بودند گفتند پس نصرت الهی کی فرا می رسد؟ بدانید که نصرت الهی نزدیک است» و می فرماید:﴿ الٓمٓ ١ أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتۡرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمۡ لَا

[1] بقره ۲۱۴

يُفۡتَنُونَ ۝٢ [1] **«الم- آیا مردم گمان می برند که رهایشان می کنند که [به زبان] بگویند ایمان آورده ایم و ایشان را نمی آزمایند؟» و می فرماید:﴿ أَمۡ حَسِبۡتُمۡ أَن تَدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ وَلَمَّا يَعۡلَمِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ مِنكُمۡ وَيَعۡلَمَ ٱلصَّٰبِرِينَ ۝١٤٢** [2] **«آیا گمان برده اید که به بهشت می روید حال آنکه خداوند هنوز جهادگران و شکیبایان شما را معلوم نداشته است؟» شیوه انبیاء تعلیم دادن نیکی و پرورش فرهنگی آن است اما تظاهرات و اعتصابات که در آن ریختن خون بی گناهان و انفجارات وجود دارد فاقد هرگونه نیکی برای مردم است.**

حسن البنا چنانکه در کتابهای محمود الصباغ(التنظیم الخاص) و کتاب حصاد العمر صلاح شادی و کتاب النقاط علی الحروف احمد کمال و دیگر کتابها موجود است روش انتشارات، اعتصابات، تظاهرات و انفجارات را بکار برده است که همه اینها موجود و مکتوب مانده و هر فردی می تواند آنها را بخواند و انفجارات و اعمال آنها را بیابد و بداند چگونه در نتیجه انفجارات آنها کسانی از مردم که در حال عبور بوده اند از بین رفته اند.

---

[1] عنکبوت ۱-۲
[2] آل عمران ۱۴۲

محمود الصباغ می گوید: در صورتیکه تعـدادی از افـراد در حـال عبور و مرور در نتیجه انفجارات هم از بین بروند چـون مـصلحت دعوت در آن است اشکالی ندارد، همه موارد مذکور در ایام حسن البنا روی داده است.

فصل هشتم مربوط به وارد شـدن در مجـالس قانونگـذاری و شرکت در انتخابات است.

از جمله اصول حسن البنا وارد شـدن بـه مجـالس قانونگـذاری و شرکت در انتخابات و اتحاد با گروههای دیگـر بـرای رسـیدن بـه موفقیت است چنانکه برای رسیدن به یک هدف معین با یک گـروه لائیک و چپی و دیگری ائتلاف نماید تـا مقـصودی معـین حاصـل گردد. اتحاد با همه این جمعیتها و سازش و مدارا کردن با آنها تنها برای رسیدن به یک سری اهداف و قضایا می باشد. اینها همگـی از جمله کارهای حسن البنا است.

حالا گمان می کنم شما با اندیشه حسن البنا آشنا گشته اید.

وأسأل الله لي ولكم الإعانة والتوفيق والـصدق والإخـلاص وأن يجمعنا على طاعته وعلى السنة وأن يجمعنا في جنته إنه ولي ذلك

والقادر عليه وآخر دعوانا أن الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله